

پژواک ستایش راستی گفتار و نکوهش دروغ در نامه باستان و متون اوستایی و

پهلوی

دکتر حسین جلالی^۱

استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مبارکه^۲

(تاریخ دریافت: 1396/1/17 تاریخ پذیرش: 1396/7/15)

چکیده

نامه باستان، آیینۀ تمام نمای فرهنگ، حکمت و اندیشه ایرانیان و تجلی گاه باورها، آداب و رسوم اجتماعی آنان است که آن را می توان با رویکردهای گوناگون واکاویید. این اثر سترگ مهمترین سند به جای مانده از فرهنگ منظوم ایران باستان است. از آنجا که مآخذ و مبنای نظم نامه باستان؛ خداینامه ها، کارنامه ها، روایات دینی، اوستا، متون پهلوی و حتی سنگ نوشته ها بوده است، یقیناً نظم آن تحت تأثیر آیین ها، آداب و باورهایی است که در این کتاب ها و آبخورها آمده و این باورها و آیین ها یا ضمن داستان ها یا به طور اشاره در اثر گران سنگ استاد توس آمده است. در این گفتار به بررسی راستی گفتار و پادافره دروغ، به عنوان یکی از آموزه های اخلاقی و ارزش های تعلیمی ایران باستان که به گونه ای مشترک در نامه باستان و اوستا و متون پهلوی آمده، پرداخته شده و بر این نکته تأکید گردیده که نامه باستان، پژواک و پالوده فرهنگ ایران باستان و استوارترین سند هویت فرهنگی ایرانیان کهن است. مستندات آن، شواهد بسیاری است که در متون دیگر پیش از فردوسی و هم عصر او آمده است.

¹ h.jalali@mau.ac.ir

واژگان کلیدی: راستی گفتار، نکوهش دروغ، نامه باستان، فرهنگ ایران باستان، متون پهلوی.

مقدمه

در میان همه فرهنگ‌ها و باورها و در بین تمامی ملت‌ها و اقوام، راستگویی یک فضیلت در خور ستایش است و دروغ‌گویی یک رذیلت در خور نکوهش. در فرهنگ ژرف و غنی ایرانیان باستان، راستی گفتار یکی از بهترین دهش‌ها و زیورها برای آدمی دانسته شده و دروغ دیوی انگاشته شده که در بدی و زیان بخشی کم از دیو آز و دیو شهوت (ورن دیو) نیست.

جستار «راستی»¹ در فرهنگ ایران باستان و از این رو در دو جلوه بزرگ مینوی آن یعنی نامه باستان و اوستا، چنان جایگاه بلندی دارد و آن چنان در هر «جای» و «گاهی» بازگو می‌شود که بررسی آن و شناخت دقیق و ژرف معنای آن، در خور هر گونه ژرف‌نگری است. این جستار از چنان جایگاهی برخوردار است که حتی در سنگ‌نوشته‌ها پیوسته از «راستی» یاد می‌شود.

در دنیای دوگانه دین ایران باستان، ثنویت به همه موارد کشیده می‌شود و لزوماً اخلاق را نیز در برمی‌گیرد و در این مقوله طبعاً فضایل و رذایل خود نمایی بیشتر دارند و هنرها (= فضایل) در برابر «آهو» ها (= رذایل) صف‌آرایی می‌کنند. در بیشتر کتاب‌های پهلوی، فهرست هنرها و آهوها در برابر هم ذکر شده و راستی در برابر دروغ² است.

«کرتیر» موبد موبدان دربار شاپور ساسانی، در سنگ نوشته خود در «کعبه زردشت» در همان سطر نخست، خود را «راستگو و درست‌کردار» می‌شناسد و «مهر نرسی» در سنگ نوشته «تنگاب فیروزآباد» که به یاد بود پلی که به هزینه او ساخته است آرزو می‌کند که به یاری اهورا مزدا، ناراستی و فریب در آنجا نباشد» (سامی، 1342: 68). در سنگ‌نوشته‌های ایران باستان سخنان زیبایی در ستایش راستگویی آمده است. در بخشی

از سنگ‌نوشته داریوش در «نقش‌رستم» آمده است: «گوید داریوش شاه؛ به خواست اورمزد آن گونه‌ام که؛ راستی را دوستم، بدی را دوست نیستم.» در دیگر جای این سنگ‌نوشته می‌گوید: «آنچه راست است آن کلام من است. مرد دروغ‌زن را دوست نیستم». او از آن رو خود را از یآوری اورمزد و ایزدان دیگر برخوردار می‌بیند که وفادار است، دروغگو و زورگو نیست، به توانا و ناتوان ستم نمی‌کند.

این ستایش راستی و نکوهش دروغ در سنگ‌نوشته خطوط میخی داریوش در «بیستون» و «فارس» هم دیده می‌شود. (ر.ک: راشد محصل، 1380: 63).

راستی و درستی و دادگری را باید از بارزترین ویژگی‌های شخصیت، منش و فضیلت والای ایرانیان دانست، این صفات با گوشت و خون مردم عجین شده بود، به گونه‌ای که در هیچ یک از سرزمین‌های کهن شرق نظیر آن را نمی‌یابیم. دروغ در اندیشه ایرانی بزرگترین گناه بود. در نظام شاهنشاهی هخامنشی نیز جرمی از آن بدتر نمی‌توان یافت. پادشاهی موهبتی الهی است و فرمانروایی پادشاه بنا به خواست اهورامزدا و هماهنگ با نظام گیتی یعنی داد و راستی است و دشمنی با آن بیداد و دروغ است (ر.ک: گیشمن، 1385: 147).

«هردوت»، تاریخ‌نگار پرآوازه یونان باستان، در تاریخ مشهور خود می‌نویسد: کودکان آنان (ایرانیان) از پنج تا بیست سالگی فقط سه چیز می‌آموزند: سواری، تیراندازی و راستگویی. از نظر آنان، آنچه را که نباید کرد بر زبان نیز نباید آورد. بالاترین گناه از دید آنان دروغگویی و پس از آن وام ستاندن است، زیرا بر این باورند که انسان وامدار ناگزیر دروغ می‌گوید (ر.ک: هردوت، 1389: 165-166).

در این گفتار به جایگاه راستی‌گفتار و پادافره دروغ در نامه باستان و متون اوستایی و پهلوی پرداخته شده است و در پایان به نمونه‌ای از بررسی تطبیقی «دروغ پردازی جمشید» در نامه باستان و متون اوستایی و پهلوی اشاره گردیده است.

ارجداشت راستی گفتار در نامه باستان

در نامه باستان که شناسنامه فرهنگی ایران باستان است بر باورها و ارزشها تاکید بسیار گردیده است. یکی از این ارزشها بی گمان راستی گفتار است که فردوسی بر ارجمندی و والایی جایگاه آن در بخشهای مختلف نامه باستان پای فشرده است. سروده های پرشماری را می توان یافت که درونمایه آن ستایش راستی گفتار است:

همه روشنی های تو راستیست ز تاری و کژی، باید گریست

(ج 8/117:1084)

زدانش بود جان و دل را فروغ نگر تا نگردی به گرد دروغ

زبان را چو با دل بود راستی ببناد ز هر سو در کاستی

(ج 8/130 : 1275 - 1274)

زبان راستگوی و دل آزرم جوی همیشه جهان را بدو آبروی

(ج 8/133:1327)

و نیز (ر.ک: ج 7/76 : 1279 و ج 8/154 : 1702 و ج 8/143 : 1497).

ابیات فراوانی هست که در آن به گونه ای دیگر به ستایش راستی گفتار پرداخته می شود و مضمون آن نکوهش دروغ و دروغگویی است:

کدام است بانگ و با سرزنش که باشد ورا هر کسی بد کنش ...

دروغ آنک بی رنگ وزشت است و خوار چه بر نابکار و چه بر شهیار

(ج 8/205 : 2615 - 2609)

و یا: به گرد دروغ ایچ گونه مگر چو گردی شود بخت را روی زرد

(ج 8/312 : 4424)

هم چنین (ر.ک: ج 8/117:1084).

در نامه باستان بر فضیلت راستگویی و پیروزی فرجامین آن بر دروغ تاکید بسیار شده:

اگر پیشه دارد دلت راستی چنان دان که گیتی بیاراستی

(ج 8/ 154 : 1702)

از نظرگاه استاد توس هیچ کس نمی‌تواند از دروغ به فروغ رسد. کژی و ناراستی به

سرانجام نمی‌رسد:

همی داند آن کس که گوید دروغ همی زان پرستش نگیرد فروغ

(ج 17/7 : 199)

اگر جفت گردد زبان بر دروغ نگیرد زبخت سپهری فروغ

سخن گفتن کثر زیبچارگی است به بیچارگان بر بیاید گریست

(ج 8/ 54 : 24 - 23)

در نامه باستان، نماینده خسرو پرویز، شاه ایران، در یک گفتگوی هوشمندانه دینی -

فلسفی با قیصر روم، سخنی می‌گوید که همین یک نمونه برای شناخت اهمیت جایگاه

«راستی» در دین و فرهنگ مزدیسنا بسنده است:

جز از راستی هر که جوید ز دین برو باد نفرین بی آفرین

(ج 9/98 : 1492)

فردوسی از پیوند راستگویی و دادگری با برکت که فراوانی شیر و زاینده‌گی نماد آن

است یاد می‌کند. به نظر می‌رسد حکیم توس در سرودن این ابیات به عبارات «شایست

نشایست» نظر داشته است:

چو بیداد گر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد بیایست ماه

به پستان‌ها در شود شیر خشک نبوید به نافه درون نیزمشک

زنا و وبا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود

به دشت اندرون گرگ مردم خورد خردمند بگریزد از بی‌خرد

شود خایه در زیر مرغان تباه هر آنکه که بیداد گرگشت شاه

(ج 7/ 384 - 383 : 1386 - 1382)

مقصود فردوسی از شهریار بیدادگر، شاه دروغگوست. در جای دیگر دروغ پراکنان، ستمکار معرفی شده‌اند:

دگر آنک گوید: ستمکاره کیست؟

بریده دل از شرم و بیچاره کیست؟..

هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ

ستمکاره‌ای خوانمش بی فروغ

(ج 8 / 309: 4381-4379)

در نامه باستان، پهلوان ایرانی از دروغ و جادوی بیم دارد. به دروغ و ترفند و رنگ دست نمی‌یازد مگر برای رهایی و نجات ایران شهر و شهریار و نگاهداشت نام و این در صورتی است که چاره‌ای جز آن ندارد (ر.ک: صفا، 1387: 235). رستم اگر در برابر سهراب - آن گاه که پشتش به زمین می‌رسد - برای بیم از مرگ به هم‌آورد خود دروغ می‌گوید، در حقیقت نه برای حفظ جان که برای نجات ایران شهر «ناراست» می‌گوید. چون می‌داند که اگر کشته شود، ایرانیان حریف سهراب نمی‌شوند و او ایران زمین را زیر و زبر می‌کند (ر.ک: ج 2/ 234-235: 861-853).

هجیر دلاور، نگاهبان دژ سپید، برای پاسداری از ایران شهر به سهراب راست نمی‌گوید. هر اندازه سهراب نشانی درفش و سراپرده رستم را می‌پرسد او بدرستی پاسخ نمی‌دهد (ر.ک: ج 2/ 211-215: 534-591). «گرد آفرید» نه برای حفظ جان خود بلکه برای نگاهداشت دژ سپید به دروغ برای سهراب نقش یک عاشق را بازی می‌کند تا او را بفریبد (ر.ک: ج 2/ 187: 234-245).

فردوسی در جای جای نامه باستان و در پایان بسیاری از گفتارها به مناسبت از راستگویی و پادافره دروغگویی سخن می‌گوید. برای نمونه در پرسش زال از کنیزکان از زبان زال این چنین پادافره دروغگویی را بیان می‌کند:

بگوئید با من یکایک سخن
 به کزئی نگر ننگنید / ایچ بن
 اگر راستی تان بود گفت و گوی
 به نزدیک من تان بود آبروی
 و گر هیچ کزئی گمانی برم
 به زیر پی پلستان بسپرم
 (ج 1/167: 477-475)

و یا کاوه آهنگر که نماد راستی و پاکی است، سرانجام بر نماد دروغ؛ یعنی، ضحاک بیدادگر پیروز شد. کاوه، آهنگری بود که چون پای بر راستی داشت و سخن بر راستی می-گفت بر ضحاک که همه کشور داشت و جمله دیو و مردم از وی می‌ترسیدند چیره گشت. چنانکه در زامیادیشتم آمده است: « سخنِ دروغ گفته شکست یابد و سخنِ راست گفته بر آن چیره شود» (دوستخواه، 1389: 503).

پاسداشت راستی گفتار در متون اوستایی

در آیین ایران باستان، از راستی و پاکی به عنوان بزرگترین صفت اهورا مزدا یاد شده و مینوی آن آمشاسپند «آشه و هیشت» (= اردیبهشت) است. در سراسر «اوستا» از راستی و «آشائی» سخن بسیار رفته و یکی از بزرگترین نمازها که هر روز چند نوبت بهدینان برگزار می‌کنند به نام نماز آشه یا «آشم و هو» (*ašamvahū*) است و ترجمه آن چنین است: «راستی بهترین نیکی و مایه بهروزی است، بهروزی از آن کسی است که درست کردار و خواستار بهترین راستی است» (دوستخواه، 1389: 918).

تمام مراد و آرزوی یک مزدیسنا کیش باید این باشد که به درجه (اشوئی) برسد؛ یعنی، راست و پاک باشد. ایرانیان بر این باور بودند که همان گونه که انسان باید بکوشد تا به صفت ایزدی راستی آراسته گردد همان گونه باید از صفت دروغ اهریمنی پرهیز کند. دیو دروغ (دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش می‌کند.

یونانیان باستان از معنای «آش» اوستایی برابر «راستی»، فقط راستگویی را درمی-یافتند، اما بنا بر اوستا حتی آفرینش گیتی و گردش جهان نیز با «راستی» انجام می‌گیرد و بنابراین راستی هم به معنای نظم و هم «سامان یا نظام هستی» و هم بویژه در عرصه اجتماعی به معنای «وظیفه شناسی» (= خویشکاری) است. از این رو کسی که جایگاه اجتماعی خویش را نمی‌شناسد یا به وظیفه خود و نیز پیمان خود عمل نمی‌کند پیرو دروغ است (ر.ک: هردوت، 1389: 165-166).

در اهمیت «راستگویی» در اوستا همین بس که یشتی از بیست و یک یشت اوستا اختصاص به همین موضوع دارد. «اردیبهشت، زیباترین آماشاسپند را می‌ستاییم؛ گفتار راست پیروز درمان بخش را می‌ستاییم؛ گفتار درمان بخش پیروز راست را می‌ستاییم.» در دیگر جای می‌گوید: «گفتار راست گفته پیروزمند دیو افکن را می‌ستاییم. این دوستی را می‌ستاییم» (دوستخواه، 1389: 564 و 482).

در یسنا سروده سوم، هات چهل و نهم درباره پاداش راستگویان چنین آمده است: «ای جاماسپ فرزانه، (بشود که) نگهبان [دین] [آن که] برای رهایی [مردمان] آفریده شده است، این آموزش‌ها را بشنود: راست گفتار هرگز به پیوند با «دُروند» نخواهد اندیشید. دین آنان که راست گفتارند از بهترین پاداش‌ها بهره‌مند خواهد شد و سرانجام به «آشه» خواهد پیوست» (همان: 71).

در مهریشت بند بیست و دوم همه نیازهای آدمی را از دروغ می‌شمارد و راستگو را همیشه شاد و رستگار و نیکبخت می‌داند و در بند بیست و سوم همین یشت ذکر شده که: «ای مهر، تو ما را از احتیاج برهان. زیرا دروغ نگفته‌ایم» و در بند هشتاد و ششم می‌گوید: «(مهر) ما را که به منزل دروغ رانده شده‌ایم بار دیگر به سر منزل «آشوئی» و راستی می‌رساند».

آرزوی دوام برای راستی و آرزوی زوال برای دروغ که در کلام زردشت - در یسنا، هات هشتم، در بندهای ششم و هشتم آمده است با آنچه در سنگ نوشته داریوش در باب در خواست حفظ کشور از گزند دروغ هست، شباهت دارد و ارتباط پاره‌ای مبادی اخلاقی را بین تعلیم زردشت و آرمان سایر ایرانیان نشان می‌دهد.

در «سروش‌یشت» آمده است که سروش، نگهبان «راستی» است، یعنی نگهبان نظام هستی: «آن که (=سروش) از هنگام آفرینش آن دو مینو - سپند مینو و آنگر [مینو] - [هرگز] نخفته و جهان آشه (راستی) را پاسداری کرده است.»

در اوستا، دروغ‌زن معادل مشرک و بی‌دین معرفی می‌شود که شایسته اعتماد نیست. «رشن» ایزدی است که نگهدار و نگهبان راستگویان است: «تویی (رشن) نگهبان خانمان؛ تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید؛ تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ به کار نبرند» (ر.ک: همان: 372 و 392).

اوستا برای راستگویان پاداش تعیین می‌کند و برای ناراست‌گویان پادافره. درگاتاها آمده است: «آن کس که به سوی آشون آید، در آینده جایگاه او روشنایی خواهد بود. [اما] تیرگی ماندگار دیر پای و کورسویی و بانگ دریغایی، برآستی چنین خواهد بود [سرانجام] زندگی دروندان که «دین» و کردارشان، آنان را بدان جا خواهد کشاند.»

در اردیبهشت‌یشت بر تباهی و نابودی دروغ تأکید گردیده است: «دُروج (دروغ) باید بکاهد؛ دروج باید نابود شود؛ دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود؛ تو باید در اپاختر ناپدید شوی؛ تو نباید جهان آستومند (*Astūmand*) آشه را نابود کنی» (همان: 21 و 292).

شوربخت‌ترین فرد در میان مردمان به باور ایرانیان باستان کسی است که به صفت نازیبای «دُرونت»، یعنی دروغ‌گویی آلوده باشد. حیرت‌انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاکان ما تا به این اندازه به زیبایی راستی و نازیبایی دروغ پی برده‌اند. «مهر» فرشته فروغ و

موکل بر راستی و پیمان است. او با هزارگوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانه روز بی خواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر که دروغ گوید پادافره کند.

در گردونه این فرشته دلیر که دستش به شرق و غرب عالم می رسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است. تمام این اسلحه بر ضد کسی به کار می رود که دروغ می گوید. «مهر» دروغگو را به داغ فرزندانش نشانده. خانه اش را ویران سازد. خیر و برکت از کشت و گله اش بگیرد. در میدان جنگ مغلوبش کند. از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید (ر.ک: پورداوود، 1377: 24).

نگاهداشت راستی گفتار در متون پهلوی

در جای جای متون پهلوی نیز به مانند اوستا و نگاره ها بر این باور ایرانیان کهن تاکید گردیده و ضمن ستایش ها درباره راستی گفتار، از آن به عنوان مایه برتری و فضیلت آدمیان بر یکدیگر یاد شده که دارنده اش را سروری و بزرگی می بخشد.

در اندرزهای دینی زردشتیان، پیروان از دروغ منع شده اند. چنان که آمده است: « ... اندرز ششم این که دروغ را ناآگاهانه در یاد رشد ندادن، به نیکان کین نداشتن و به توبه ناکردن از گناه، اصرار نوزیدن است. اندرز هفتم این که برای بریدن دروغ از یاد، کین را از اندیشه دور کردن و از گناه به شتاب توبه کردن» (راشد محصل، 1366: 39).

در « مینوی خرد»، راستگویان، « سرور» مردمان معرفی می شوند: « پرسید دانا از مینوی خرد که رد (سرور) مردان کیست. مینوی خرد پاسخ داد که مرد دانای معتقد به دین سپاسگزار راستگو بر همالان رد است». در همین کتاب پیروان راستی از جمله کسانی هستند که می توانند به سلامت از « چینود پل³ گذر کنند (تفضلی، 1385: 68 و 82).

در باب فضیلت راستگویی در روایت پهلوی آمده است: « زردشت از اورمزد پرسید که : کدام فضیلت است که برای مردمان بهترین است؟ اورمزد گفت : راستگویی بهترین است، زیرا در راستگویی، نیک نامی در جهان و خوشبختی و رستگاری در بهشت است و پیوندان و نوادگان تو با کار ثواب کردن، برای کسانشان خوب‌تر باشد و روان تو، خود رستگار شود، زیرا کسی که به خاطر راستی، خواسته‌اش (= ثروتش) محکوم شود، پس برای او بهتر است تا کسی که به خاطر دروغ‌گویی، روانش محکوم شود، زیرا خواسته را دوباره اندوختن شاید، اما زمانی که مردم مُردند، روان‌هایشان بروند، پس چاره‌ای برای آن نیست» (میرفخرایی، 1390: 232).

در « مینوی‌خرد»، راستی برای همه جهان بهترین داشته، دانسته شده و یکی از راههای رسیدن به بهشت است: « پرسید دانا از مینوی خرد که کدام زندگی بدتر و از نظر خرد چه کسی ناپسندیده‌تر است؟ مینوی خرد پاسخ داد که زندگی کسی بدتر است که با بیم و گفتار دروغ زندگی کند و از نظر خرد کسی ناپسندیده‌تر است که به مینوی نگرود و گیتی را بیاراید.» «پرسید دانا از مینوی خرد که گفتار چه کسی خوبتر است؟ مینوی خرد پاسخ داد: گفتار کسی خوبتر است که راست‌تر گوید» در « صد دَر نثر » بند چهل و سوم آمده که هیچ فضیلتی در مردم به از راستی نیست و این جهان و آن، هُرمزد از راستی آفرید و اهرمن گجسته از هیچ چیز به اندازه راستی نترسد (تفضلی، 1385: 53 و 48).

در نوشته‌های پهلوی همه جا راستی که مایه سعادت آدمی است ستوده شده «ارداویراف» مقدس، روان پاکان و راستان را با روشنی و شکوه در گرزمان⁴ (بهشت برین) می‌بیند(ر.ک: آموزگار، 1382: 71).

در آیین مزدیسنا از دروغ و حاکمان و داوران (قضات) دروغگو بعنوان تباه‌کنندگان نعمت‌ها و دهش‌های الهی یاد گردیده است. به سخن دیگر دروغ برکت و نعمت را از جامعه می‌زداید. در کتاب پهلوی « شایست نشایست» آمده است که: « یکی این که در شهر

چون داور دروغ‌زن گمارند و او را به سروری دارند از گناه و مهر دروغ که آن داور کند در آن شهر ابر باران کم شود و شیرینی و چربی و درمان بخشی و نیز مقدار شیر گاو و گوسفندان بکاهد و کودک در شکم مادر بیشتر تباه شود» (مزداپور، 1362: 127).

در متون پهلوی برای «ناراست» گویان پادافرهی سخت پیش‌بینی شده است و همه جا پیروان آیین مزدیسنا از فرجام تلخ و دردناک آن بیم داده می‌شوند. در ارداویراف‌نامه آمده است: «پس دیدم روان‌هایی که مارها آنها را می‌گزیدند و زبانشان را می‌خوردند. پرسیدم؛ ایشان چه گناهی کردند که روان آنان چنین پادافره گرانی را تحمل می‌کند؟ سروش‌اهلو و آذرایزد گفتند که: این روان آن دروغ‌گویان است که در گیتی زور (= ناراست) و دروغ و ناراست بسیار گفتند.»

در جای دیگر از این کتاب آمده است: «دیدم روان مردی که زبان او را کرم می‌جوید. پرسیدم: این تن چه گناه کرد؟ سروش‌اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن مرد دُروند است که در گیتی سخن ناراست و دروغ بسیار گفت و از آن به آفریدگان زیان و گزند بسیار رسید» (آموزگار، 1382: 92 و 71-70).

در هیچ کتابی به اندازه ارداویراف‌نامه، دروغ‌گویان به کیفر وعده داده نشده‌اند: «دیدم روان مردی که کوهی را بر پشت می‌کشید و در برف و سرما آن کوه را بر پشت داشت. پرسیدم: این تن چه گناه کرد؟ سروش‌اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن مرد دُروند است که در گیتی بسیار دروغ و سخن ناراست و بی‌سود درباره مردمان گفت و اکنون روان او چنین شکنجه و پادافره گرانی را تحمل می‌کند.»

در جای دیگر می‌گوید: «پس دیدم روان مردی و زنی که زبانشان را بریده بودند. پرسیدم: این تن‌ها چه گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می‌کند؟ سروش‌اهلو و آذرایزد گفتند: این روان مرد و زن دروند است که در میان زندگان بسیار دروغ و ناراست گفتند و روان خویش را دروغ‌زن کردند» (همان: 94 و 73).

دروغ‌گویان علاوه بر پادافره اخروی در این جهان هم عذاب می‌کشند و مجازات می‌شوند. در کتاب پهلوی «دانا و مینوی خرد» آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که با بیم و سخن دروغ زیستن بدتر است یا مرگ؟ مینوی خرد پاسخ داد که با بیم و سخن دروغ زیستن از مرگ بدتر است، چه برای زندگی هر کس شادی و خوشی گیتی لازم است و اگر شادی و خوشی گیتی را ندارد و بیم سخن دروغ نیز با اوست؛ (چنین زندگی) از مرگ بدتر دانسته شده است» (تفضلی، 1385: 40).

در متون پهلوی به یک دسته ازدروغ‌ها که در فرهنگ ایرانی با عنوان «دروغ مصلحت‌آمیز» که برتر از «راست» فتنه‌انگیز است یاد شده، نیز اشاره گردیده: «برترین چیز راستی و بدترین چیز دروغ‌زنی است و گاه هست که راست گوید و به سبب آن «دروند» شود و گاه هست که کس دروغ گوید و به سبب آن «آشَو» شود» (مزدآپور، 1362: 247).

هر اندازه راستگویی فضیلت و برتری دارد دروغ منفور است و دروغ‌گویان مغضوب: «دروغ اندیش به نیکان همچنان شکاک است که به بدان و به امور گیتی و مینو و حتی به عبادت و ستایش و پرستش ایزدان شکاک است و بدان سبب ایزدان و امشاسپندان عبادت و ستایشی را که او می‌کند کمتر می‌پذیرند و حاجتی را که می‌خواهد کمتر بدو می‌دهند و در دهان نیکان همواره بدنام است و روانش بدکار است» (راشدمحصل، 1366: 41-40). دروغ‌گویان در میان مردم حقیر باشند. اگر مردی محتشم باشد او را به نزدیک مردمان حرمت نباشد و حرمتی ندارند. عاقبت به مردم نیازش باشد و نیز تخمگان-شان کم باشد (ر.ک: میرفخرایی، 1390: 387).

در بُندهشن آمده است که خداوند راستگویی را از روشنایی آفریده که این راستگویی بزرگی خداوند را نمایان می‌کند: «هر مزد (اهورامزدا) از روشنی مادی راستگویی را آفرید و از راستگویی افزونگری دادار آشکار شود که آفرینش است، زیرا او تن بی‌کران را

از روشنی بی کران فراز آفرید و آفریدگان را نیز همه در تن بی کران آفرید». اما دروغ بزرگتر دیوی است که اهریمن آفرید و در ذات خود ستیزه‌کار و بسیار نیرنگ‌باز است (بهار، 1380: 37).

در آیین مزدیسنا کشتن دروغگو امری واجب است و در کتب پهلوی برای آن پاداشی بزرگ تعیین گشته است: «کسی که مرد دروغگوی مرگ ارزان را بکشد، پس او را یک «تئاپل» (*Tanāpuhl*) ثواب است» (میر فخرایی، 1390: 267).

بررسی تطبیقی دروغ پردازی جمشید

درست است که گفته‌اند نخستین دروغ آشکار نامه باستان به دوره ضحاک برمی‌گردد و آن دروغ‌گویی ابلیس است که برای فریب ضحاک خود را خوالگیر می‌خواند و دیگر بار برای به ثمر رساندن آن بدی به سان پزشک نزد آن بیدادگر می‌رود، اما در حقیقت باید گفت نخستین دروغ‌ها را پیش از او جمشید «ویونگهان» به مردمان ایران گفت.

فردوسی دروغ‌های بزرگ جمشید را زمانی که در اوج شکوه و قدرت بود و فریفته

همین جاه و جلال خویش شد به تصویر می‌کشد:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس	ز یزدان بیچید و شد نا سپاس
گرانمایگان را زلشکر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنانست گیتی کجا خواستم...

(ج 1 / 42-43: 69 - 56)

دروغ پردازی جمشید در بند سی و سوم زامیادیشث که فردوسی بدون تردید برای سرودن این بخش به آن نظر داشته چنین آمده است: «به شهریاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیروزی، نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. این چنین بود پیش از آن که او دهان به

سخن دروغ بیالاید.» (دوستخواه، 1389: 490). همین موضوع در «روایت پهلوی» چنین آمده است: «جم گفت که: آب را من آفریدم، زمین را من آفریدم، گیاه را من آفریدم، خورشید را من آفریدم، ماه را من آفریدم، ستاره را من آفریدم و آسمان را من آفریدم، گوسفند را من آفریدم، مردم را من آفریدم، همه آفریده‌های گیتی را من آفریدم» (میرفخرایی، 1390: 283). پس از آنکه «جم» چنین گستاخانه در برابر مردمان ایستاد و دهان خویش به دروغ بیالود، خداوند آن فر⁵ و شکوهی را که به او داده بود- همین فر موجب اقتدار و بزرگی او بود - از وی گسست:

چو این گفته شد فریزدان از وی	بگشت و جهان شد پراز گفت و گوی
منی چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار...
به جمشید بر تیره گون گشت روز	همی کاست آن فر گیتی فروز

(ج 1 / 43 : 74 - 70)

پادافره دروغ پردازی جمشید در اوستا چنین آمده است: «پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، «فر» آشکارا به کالبد مرغی از آن به بیرون شتافت. هنگامی که جمشید خوب رمه دید که فرّ از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی گشت و در برابر دشمنی دیوان، فروماند و به زمین پنهان شد.» در بند بعدی ایزد «مهر» بعنوان جدا کننده این فرّ معرفی می‌گردد: «این فرّ را مهر فراخ چراگاه هزارگوش ده هزار چشم برگرفت» (دوستخواه، 1389: 490).

روایت پهلوی چگونگی دور شدن فر و شکوه از جمشید را به گونه‌ای دیگر می‌آورد: «و چنین دروغ گفت که: این را رها کن که او (اورمزد) آفرید. اما این که چگونه آفرید پس ندانست و با آن دروغ‌گویی، پس فرّه و خدایی (پادشاهی) از او دور شد و تنش به نابودی به دست دیوان رسید (= افتاد). از این رو هر که خویشان را به هنری ستاید که او را نیست، پس آنچه که هست چنان از دور شود که از جم دور شد» در روایت پهلوی، گناه

جم ادعای «خدایی کردن» است و گفتگو از خوراندن گوشت نیست. او با دیوان نبرد می‌کند تا آنها را از تشویق مردم به کشتن گوسفند باز دارد.

برخی پژوهشگران از جمله نیبرگ⁶، سبب جدا شدن «فر» از جم را «گناهکار بودن» او می‌دانند. وی بنا بر تفسیری که از بند هشتم، یسن سی و دوم کرده است، گناه جم را «آموزش خوراندن گوشت به مردم» می‌داند و او را بنیانگذار «جشن کشتن گاو» می‌شمرد (ر.ک: میرفخرایی، 1390: 283 و 201).

زردشت که در «گاتاها» فقط یکبار از جمشید سخن می‌راند گناه وی را این می‌داند که مردم را به خوردن گوشت رهنمون گشت. اما این گناه وی در حقیقت نتیجه یا جزئی از گناه بزرگترش بود که در جای جای اوستا مکرر بدان اشاره گردیده است: تسلیم و گرایش به دروغ. به خاطر گرایش به دروغ، فرمانروایی این شهریار بر باد رفت، فرآیزدی که نگهبان قدرتش بود ترکش کرد و جمشید از دست دشمنان خویش سرگشته آفاق گشت و ناچار شد همه جا به دنبال نهانگاه بگردد.

در زامیادیشتم آمده است که «فر» در سه مرحله از جم دور می‌شود، به گونه‌ای که او نیروی فرمانروایی بر زمین را از دست می‌دهد و سبب آن را «دست زدن جم به گناه» می‌داند ولی نوع گناه را بیان نمی‌کند. (ر.ک: دوستخواه، 1389: 491-489).

نتیجه‌گیری

با توجه به شواهد و نمونه‌هایی که از نامه باستان و متون پهلوی و اوستایی آورده شد، می‌توان بر این نکته پای فشرد که ایرانیان باستان به راستگویی ارجی بسیار می‌نهادند و به فرزندان خویش از کودکی راست گفتن را می‌آموختند. دروغ در نظر ایشان دیوزاد و مطرود بود که در خور هر گونه نکوهش و پادافرهی می‌توانست باشد.

درباره هیچ آموزه و باوری به اندازه «راستگویی» در اوستا سخن نیامده. تقریباً صفحه‌ای از اوستا نیست که در آن درباره راستی سخنی نرفته باشد. به هر روی باید گفت؛ راستی و راستگویی از جایگاه والایی در میان ایرانیان برخوردار بوده و به همان اندازه که این باور در زندگی و ضمیر آنها به استوار نشسته بود «دروغ» نکوهیده و ناپسند بود. فردوسی سروده‌هایی بسیار در ستایش راستی گفتار دارد. بی‌گمان او در پرداختن به این باور متأثر از نگاره‌ها، اوستا و متون پهلوی است. البته منش والای شاعر، دهقان زادگی و نوع تربیت خانوادگی او هم بدون تردید در روی نهادن وی به این باور و آموزه اخلاقی اثرگذار بوده است.

* پی‌نوشت‌ها

1. در پهلوی *rāst* به معنی مستقیم، صحیح، عادل و درست است. دو کلمه ایرانی باستان در این واژه جمع شده: *rāšta* از ریشه *raz* (راست و درست کردن و مرتب کردن) و *rāsta* (حاضر و مهیا شده، مرتب) از ریشه *rād* (ر.ک: بارتولمه، 1383: 1514 و 1520).
2. «دروغ» به ضم اول و دوم به صورت *drôgh* و *drôgh* آمده. در فارسی باستان به شکل *drauga* و در اوستا *draogha* (محمدحسین خلیف تبریزی، 1362: مدخل دروغ، ح).
3. «چینود پل» یا «چینوت پل» (*Čīnuad pol*): پل صراط است در آیین زردشتی که به موجب روایات زردشتی یک سویش بر روی قلّه «دائیتی» (*Dāiti*) است که نزدیک رودی است به همین نام در «ایرانویج»؛ سوی دیگرش بر کوه البرز قرار دارد و در زیر پل، در حلد میانه آن، دروازه دوزخ است. در کتاب‌ها و روایات زردشتی درباره این پل و دشواری‌هایی که در عبور از آن پیش می‌آید سخن رفته است. به اعتقاد عامه زردشتی‌ها این پل هنگام عبور نیکان به قدر کافی گشاده و عریض می‌شود و در موقع عبور بدکاران تا به اندازه تیغی باریک می‌گردد تا روح بدکار به دوزخ افتد. در «ویسپرد»، کرده هفتم، بند یکم آمده: پل چینود را می‌ستاییم (اوشیدری، 1371: 244-245).
4. «گرزمان» (*Garōz mān*): و یا «گرتمان» به معنی عرش برین است. بخش اخیر این واژه در واژه خان‌ومان هنوز باقی است. معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است و از آن بلندترین طبقه آسمان یا

عرش اراده گردیده؛ آنجایی که مقام اهورامزداست و نیز «انگهوهوِهیشت» (*Anghōvahišt*) یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده در آنجاست (اوشیدری، 1371: 408). به نوشته بندهشن «آنغروشن» (=انیران) نام دیگر گرزمان است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گرزمان، پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است» (دوستخواه، 1389: 1042).

5. فر: در اوستا «خورنه» یا «خورنگه» و در پارسی باستان «فرنه» و در پهلوی «خوره» یا «خورگ» و در نوشته‌های مانوی «فره» و در فارسی «فر» یا «فره» یا «خوره» یا «خره». فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده سالاری و فرمانروایی گردد و به شهریاری رسد و سایه‌گستر و دادگر شود. از پرتو فر است که مردی آشون و اهورایی به رهبری مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین‌گستری بر همگان برتری یابد. در اشاره به این سرشت دوگانه فره‌مندان است که در نامه باستان آمده است:

منم گفَت با فرّه ایزدی همم شهریاری و هم موبدی (ج 6:39/1)

در اوستا از دو «فر» یاد می‌شود: فرآیرانی که همه آشوتان و مزداپرستان می‌توانند از آن برخوردار باشند و فرکیانی که از آن ناموران و شهریاران است (دوستخواه، 1018-1389: 1017).

6. نیبرگ (*H.S. Nyberg*): از استادان سوئدی (1889-1974م) که در دانشگاه اوپسالا به تحصیل زبان‌های شرقی پرداخت و چند سال بعد استاد همان دانشگاه گردید. او کتابی درباره دین‌های کهن ایران نگاشته که سیف‌الدین نجم‌آبادی آن را ترجمه کرده و در مرکز ایرانی مطالعات فرهنگی به چاپ رسیده است (اوشیدری، 1371: 458).

کتابنامه

1. آموزگار، ژاله (1382)، ترجمه ارداویراف‌نامه، تهران: معین.
2. اوشیدری، جهانگیر (1371)، دانشنامه مزدیسنا، تهران: نشر مرکز.
3. بارتولمه، کریستیان (1383)، فرهنگ ایرانی باستان، تهران: اساطیر.
4. بهار، مهرداد (1380)، بندهشن، فرنیخ دادگی، تهران: توس.
5. پورداوود، ابراهیم (1377)، گزارش یشتها، ج اول، تهران: اساطیر.
6. تفضلی، احمد (1385)، ترجمه مینوی خرد، تهران: توس.
7. دوستخواه، جلیل (1389)، گزارش اوستا، جلد 1 و 2، تهران: مروارید.
8. راشد محصل، محمد تقی (1380)، کتیبه‌های ایران باستان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
9. ----- (1366)، ترجمه‌گزیده‌های زادسپرم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
10. سامی، علی (1342)، تمدن ساسانی، 2 جلد، شیراز: بی نا.
11. صفا، ذبیح‌الله (1387)، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
12. فردوسی، ابوالقاسم (1374)، شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، به کوشش سعیدحمیدیان، تهران: نشر داد.
13. گیرشمن، رومن (1385)، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمودبهنفروزی، تهران: جام.
14. محمدحسین خلف تبریزی (برهان) (1362)، برهان قاطع، تهران: امیرکبیر.
15. مزدایور، کتابون (1362)، گزارش شایست ناشایست، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
16. میرفخرایی، مهشید (1390)، گزارش روایت پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
17. هردوت (1389)، تاریخ هردوت (کتاب یکم)، ترجمه مرتضی ناقبفر، تهران: اساطیر.